

جریان‌های فکری - سیاسی مسلمانان در سال‌های پایانی عصر رسول خدا ﷺ با تأکید بر مسئله جانشینی

حسین قاضی‌خانی^۱

چکیده

دقت در حوادثِ روی‌داده در امر جانشینی رسول خدا ﷺ، این مسئله را به ذهن متبادر می‌سازد که گروه‌هایی در آن جامعه چشم به این مقام داشته‌اند. هرچند پیامبر ﷺ جانشین خویش را برگزیده و به مسلمانان معرفی کرده بود، اما برخی باورها و آموزه‌های جامعه آن روز حجاز، این مسئله را بر نمی‌تافت. جستار پیش رو، تلاش دارد تا با رصد و تحلیل داده‌های تاریخی در منابع کتابخانه‌ای، جریان‌هایی را که به جانشینی حضرت محمد ﷺ چشم داشتند، شناسایی گردند. در ضمن، از اندیشه‌هایی که این جریان‌ها را از یکدیگر متمایز می‌ساخت نیز غفلت نشده است. آموزه‌هایی مانند کبر سن و خون‌خواهی، در کنار رقابت‌های قبیله‌ای، حسادت و نگاه سیاسی و التقاطی به رسالت پیامبر ﷺ، جریان‌های متمایزی را در جامعه نبوی ایجاد کرده بود که جریان‌های علوی، قریش شریف، مهاجران قریش اولیه و انصار، از جمله آن‌ها هستند.

واژه‌های کلیدی

رسول خدا ﷺ، امام علی ﷺ، جریان‌های فکری - سیاسی، قریش، مهاجران و انصار.

^۱. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم): Hu.ghazy@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۰
تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۲/۱۲

مقدمه

نبوت رسول خدا ﷺ در میدان رقابت‌های قبیله‌ای میان بنی‌هاشم و سایر بطن‌های قریش، توازن قدرت را برهم زد. رقبای بنی‌هاشم که در طی چندین دهه تلاش، توانسته بودند خود را در رقابت مطرح نمایند، اینک با تفسیری سیاسی از رسالت حضرت محمد ﷺ، حاضر به قبول پیامبری ایشان نبودند. با دعوت یثربیان از پیامبر ﷺ و مهاجرت مسلمانان به آن دیار، قدرت اسلام چنان بالا گرفت که با وجود مخالفت‌های اولیه، سرانجام منطقه در سیطره قدرت پیامبر ﷺ درآمد. در پی فتح مکه و ورود جریان جدیدی میان مسلمانان به نام اشراف قریش، ابهام در وضعیت سیاسی آینده، یثربیان را نگران ساخت. هرچند رسول خدا ﷺ با ماندن در مدینه و عدم بازگشت به زادگاه خویش، نگرانی انصار را به صورت موقت زدود؛ اما مسئله فراتر از این می‌نمود. اینکه با درگذشت رسول خدا ﷺ انصار در منزل سعد بن عباده به مشورت گرد هم آمدند و ماجرای سقیفه رخ داد، حکایت از وجود جریان‌هایی در اواخر عصر رسول خدا ﷺ داشت که هرکدام در پی دست یازیدن به قدرت بودند.

در این نوشتار، تلاش شده است با جمع‌آوری اطلاعات تاریخی در منابع کتابخانه‌ای و بررسی و تحلیل آن‌ها، جریان‌های دوران پایانی عصر پیامبر ﷺ معرفی گردند. به هنگام شناسایی هر جریان، به اصول فکری و سیاسی آن‌ها نیز توجه شده است. سؤالی که این نوشتار در پی دستیابی به جواب آن می‌باشد، عبارت است از اینکه در اواخر عصر رسول خدا ﷺ چه جریان‌هایی و با چه اندیشه‌هایی در رقابت بر سر جانشینی حضرت چهره نشان داده بودند؟

آشنایی با واژگان

تعریف جریان: جریان را در لغت به معنای روان بودن، گردش و جاری گشتن دانسته‌اند و جریانات، به معنای وقایع روزمره تعریف شده است.^۱

هنگامی که از جریان در اجتماع سخن به میان می‌آید، منظور از آن، تشکل، جمعیت و گروه اجتماعی معینی است که علاوه بر مبانی فکری، از نوعی رفتار ویژه اجتماعی برخوردار باشد. پس، دارا بودن صبغه اجتماعی و اندیشه مشخص، رفتار معین و مرتبط با آن اندیشه و داشتن تعدادی

۱. عمید، فرهنگ فارسی عمید، ج ۱، ص ۸۱۱.

پیرو، ویژگی‌های جریان اجتماعی‌اند.^۱ می‌توان جریان‌شناسی را به شناخت منظومه و گفتمان، چگونگی شکل‌گیری، معرفی مؤسسان و چهره‌های تأثیرگذار تعریف کرد.^۲ باید دانست هنگامی که واژه «سیاسی» به جریان اضافه می‌گردد، آن‌گاه هدف از جریان‌شناسی سیاسی، شناخت بسترها و چگونگی شکل‌گیری جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی همراه با تعامل و نزاع میان آن‌ها خواهد بود؛^۳ اما سخن از جریان سیاسی بدون توجه به پشتوانه فکری آن، چندان معقول نیست؛ زیرا این باورها و تفکرات است که افراد را به نوع خاصی از رفتار در حوادث اجتماعی سوق می‌دهد. لازم به یادآوری است، بدان سبب که جامعه هدف ما در گذشته‌ای کهن قرار دارد، تطبیق تطبیق سیاست و جریان‌های سیاسی امروزه بر آن، معقول به نظر نمی‌رسد. از این رو، بهره‌گیری از این اصطلاحات، در راستای یاری‌رسانی ذهن برای درک بهتر بحث صورت گرفته است.

بسترهای شکل‌گیری جریان‌های فکری - سیاسی با تکیه بر عصر رسول خدا ﷺ

بسترهای شکل‌گیری جریان‌های درون‌گروهی جوامع را می‌توان در یک نگاه به عوامل ساختاری و عوامل انسانی تقسیم کرد. بسترها، همان انگیزاننده‌ها هستند و انگیزش، عبارت است از نیروهایی که باعث شوند افراد روش‌های خاصی برای رفتار و کردار خود انتخاب نمایند.^۴ انگیزه‌ها، چراهای رفتارها هستند. آن‌ها موجب آغاز و ادامه فعالیت می‌شوند و جهت کلی رفتار هر فرد را معین می‌سازند.^۵

بسترهای وابسته به عوامل ساختاری جامعه نبوی

از جمله باورهای عرب عصر نبوی که می‌توانست بر رفتارهای سیاسی مردمانش مؤثر واقع شود، این موارد هستند:

هویت قبیله‌ای: قبیله، ساختاری اجتماعی است که در نتیجه تحول و گسترش طبیعی خانواده و

۱. خسرویناه، جریان‌شناسی ضد فرهنگ‌ها، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. دارابی، جریان‌شناسی سیاسی در ایران، ص ۴۰.

۴. فخمی، سازمان و مدیریت، ص ۶۲.

۵. رضائیان، مدیریت تعارض و مذاکره، ص ۹۲.

از دواج‌های مکرر درون خانوادگی در طول سالیان دراز پدید می‌آید.^۱ این نوع اجتماع‌ها مبتنی بر خویشاوندی و رابطه خونی هستند.

در عصر بعثت، تمامی ساختارهای جامعه حجاز بر اساس هویت قبیله‌ای سامان یافته بود و قبیله، بزرگ‌ترین قلمرو سیاسی آن به شمار می‌رفت. پایه و اساس جامعه عرب در آن روزگار، بر پیوند خونی استوار بود. در واقع، این عصبیت خویشاوندی بود که آنان را در کنار هم جمع می‌کرد و باعث پدید آمدن اجتماعی از آنان می‌شد. در این جامعه، همه چیز بر محور خویشاوندی می‌چرخید. در تحلیل حوادث تاریخ اسلام، نباید نقش اساسی هویت قبیله‌ای مغفول واقع شود؛ زیرا بسیاری از فعالیت‌ها در ارتباط با این امر هویت می‌یابند و نقش و جایگاه آن‌ها مشخص می‌شود.

کَیْرَ سن: از آموزه‌های بنیادی هویت قبیله‌ای در امر ریاست و رهبری، کَیْرَ سن رئیس قبیله بود. حکمرانی در این ساختار، با شیخوخت ارتباط مستقیم داشت. بر اساس این انگاره، کسی می‌توانست بر مردم ریاست کند که از لحاظ سن و سال، متناسب با این منصب باشد.

شاهد آنکه پس از حوادث روی داده بر سر جانشینی رسول خدا ﷺ وقتی ابوعبیده دید امام علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر خودداری می‌کند، به حضرت گفت: «تو کم سن و سال هستی و اینان بزرگان و مشایخ قومت هستند و تو همانند آنان تجربه نداری. پس، با ابوبکر بیعت کن و اگر عمرت باقی باشد، به سبب فضل و دین و علم و فهم و سابقه قرابت، سزاوار این منصب هستی.»^۲ در گفت‌وگوی عمر و ابن عباس در دوران زمامداری خلیفه دوم، عمر اذعان می‌دارد که امام علی علیه السلام برای مقام جانشینی پیامبر ﷺ شایسته بود. او کم سن بودن امام علی علیه السلام را یکی از دلایل عدم گردن نهادن به جانشینی حضرتش برمی‌شمارد.^۳

رقابت‌ها: اساس زندگی اجتماعی نزد عرب، قبیله بود و تمام شئون زندگی آنان در چارچوب عصبیت قبیله تعریف می‌شد. از آن جا که در حجاز قدرت غالب با قبیله‌ای خاص نبود، قانون فراگیر در آن کمتر موجود بود و هر منطقه‌ای تحت سیطره قبیله‌ای بود. قبایل، نه تنها تحت سیطره دیگری رفتن را خوش نمی‌داشتند، بلکه قدرت‌گیری قبایل دیگر را نیز بر نمی‌تابیدند. هر چند رسول خدا ﷺ تلاش کرد تا رقابت‌ها از حیطة قبیله‌ای به قلمرو ارزش‌ها وارد شوند، اما

۱. برزگر، هویت قبیله‌ای...، ص ۱۳۶.

۲. دینوری، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۹.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸-۱۵۹.

رسوب‌های این تفکر، از ذهن افراد و سران قبایل زدوده نشده بود. به همین جهت، هرازگاهی به دلیلی خودنمایی می‌کرد. رقابت قبیله‌ها، آشکارتر از آن است که نیاز به شاهد داشته باشد. برخی از مهاجران، همواره منادی جدا بودن مهاجران از انصار بوده‌اند. در ماجرای تعیین سرنوشت بنی قریظه، آن‌گاه که سعد بن معاذ توسط پیامبر ﷺ فراخوانده می‌شود، با ورود او حضرت دستور می‌دهد: «برخیزید و نزد بزرگ خود بروید و او را احترام کنید.» مهاجر و انصار درباره مخاطب سخن حضرت ﷺ اختلاف کردند. مهاجران خطاب را متوجه انصار، و انصار خطاب پیامبر ﷺ را متوجه تمام حاضران می‌دانستند. عمر بن خطاب در مقابل رسول خدا ﷺ موضع‌گیری می‌کند و در برابر تعبیر حضرت که سعد را سید مهاجر و انصار خوانده بود، گفت: «خدا سید ماست.»^۱ حتی شاهد هستیم در نبرد بدر، قریشیان، سلحشوران اوس و خزرج را به هیچ می‌انگارند و هم‌آوردانی هم‌شان خود می‌طلبند.^۲

طلب خون: از رسوم قبیله‌ای عرب، طلب خون‌های ریخته‌شده بود. در این آموزه جاهلی، اگر خونی از قبیله‌ای به هر دلیلی ریخته می‌شد، افراد هم‌خون مقتول تا زمانی که به طلب خون او، خونی از قبیله قاتل به زمین نمی‌ریختند، آرام نمی‌گرفتند. جنگ‌های ایام العرب، شاهد خوبی بر این مدعاست.^۳

از موارد خون‌خواهی طبق آیین قبیله‌ای در دوران حکومت نبوی، می‌توان به قتل مجذربن زیاد توسط حارث بن سوید در نبرد اُحُد به طلب خون پدرش سوید اشاره کرد؛ درحالی‌که مجذربن و حارث، هر دو اسلام اختیار کرده بودند.^۴ انصار هم در ماجرای سقیفه، از امکان خون‌خواهی قریش سخن به میان می‌آوردند.^۵ خاصه آنکه در این نوع تفکر، کنار آمدن با فردی که خون بزرگ قبیله‌ای را بر عهده داشت، پذیرفتنی نبود. جویره، دختر ابوجهل، پس از فتح مکه هنگامی که صدای اذان بلال را می‌شنود، در جمع گروهی از اشراف و سران قریش می‌گوید: خداوند نام محمد ﷺ را رفیع گرداند؛ اما ما نماز خواهیم خواند؛ ولیکن به خدا قسم کسانی را که خویشان ما را کشته‌اند، دوست نخواهیم داشت.^۶

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۳.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۲۵.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۰۲ و ۶۰۴.

۴. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۱۷.

۵. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.

۶. همان، ص ۳۵۶؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱، ص ۳۹۶.

امام رضا علیه السلام به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام نیز از طلب خون به عنوان یکی از عوامل عدم پذیرش جانشینی حضرت علی علیه السلام یاد می‌کند.^۱

پذیرش تلویحی برتری قریش: با آنکه در ساختار قبیله‌ای، افراد خواهان سیادت و سروری قبیله خود هستند، ولی در حجاز به دلایلی همچون هم‌بستگی قریشیان و موقعیت جغرافیایی قبیله، تفکر برتری قریش بر دیگر قبایل وجود داشت. در بررسی تاریخ اسلام مشخص می‌گردد تا قریش در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بود، سایر قبایل هم مقاومت می‌کردند و با انقیاد قریش آنان نیز به اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله درآمدند. در سقیفه گفته می‌شود که عرب حکومت غیر قریش را نمی‌پذیرد.^۲

عوامل انسانی مؤثر بر جریان‌های عصر نبوی

گاه علت بروز تعارض میان افراد، به عوامل انسانی مرتبط است. شخصیت، عواطف، آرزوها، ارتباطات، وابستگی‌ها و مسائلی از این دست، جزء مؤلفه‌های انسانی پدیدآورنده تعارض محسوب می‌شوند. برخی از مهم‌ترین این مؤلفه‌ها به شرح ذیل است:

رشک و حسد: واژه‌ای است که در معنای آن، زوال نعمت کسی را خواستن، نهفته است. در معنای حسد آمده است که فرد حسود می‌خواهد نعمت موجود در دیگری برای او باشد؛ در غیر این صورت، از آن فرد هم سلب شود.^۳ در برابر این واژه، لغت «غبطه» می‌آید که به معنای آرزوی داشتن نعمتی همچون دیگری، بدون داشتن آرزوی زوال نعمت از دیگری است.^۴ در مسئله نادیده انگاشتن حق امام علی علیه السلام برای جانشینی رسول الله صلی الله علیه و آله، حسادت به قدری چهره نموده است که برخی شاهدان ماجراهای آن روزگار، مانند: سلمان، ام‌ایمن و ام‌سلمه بدان اشاره کرده‌اند.^۵

حقد و کینه: هرچند این مؤلفه با طلب خون که جزء مؤلفه‌های ساختاری به حساب می‌آید، پیوند دارد، اما خود عاملی مهم است. در مفهوم واژه «حقد»، معنای کینه طرف مقابل را به دل گرفتن و منتظر فرصت شدن برای ضرر رساندن، نهفته است.^۶ فضل‌بن‌عباس در مواجهه با تفاخر

۱. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۱.

۲. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۵.

۳. ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۴۹.

۴. همان.

۵. طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

۶. فراهیدی، کتاب العین، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن‌منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۴۹.

بنی‌تیم، دلیل دیگر بیرون آوردن جانشینی از میان بنی‌هاشم را حقد و کینه به این خاندان بیان می‌کند.^۱ در نقل امام رضا علیه‌السلام از حضرت علی علیه‌السلام، در پاسخ به علت روی گردانی از امیرمؤمنان با توجه به آگاهی از سابقه حضرت در اسلام، حقد به عنوان یکی دیگر از علت‌ها معرفی شده است.^۲

هوای ریاست و بهره‌برداری از شرایط: جریان مهاجران اولیه، پس از آنکه برای خود جایگاه اجتماعی و سیاسی مناسبی احساس کردند و از سویی، از رقابت اشراف قریش با بنی‌هاشم اطلاع داشتند، هوای جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در سر پروراندند.

امام علی علیه‌السلام در سخنان درددل‌گونه‌ای که به «ششقیه» معروف شد، پرده از هوای ریاست‌طلبی جریان مهاجران اولیه برمی‌دارد.^۳ در خطبه‌ای از خلیفه دوم، آشکار است که مهاجران بر ابوبکر توافق کردند و در مقابل، بنی‌هاشم و انصار در صدد تصاحب مقام جانشینی بودند.^۴ عدم فرمان‌برداری کامل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: در نگاه دینی و مذهبی، انقیاد و فرمان‌برداری کامل از رهبران آسمانی مورد انتظار است؛ اما با رصد تاریخی، به این نتیجه می‌رسیم که برخی افراد از دستورات و فرامین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اطاعت کامل نداشتند.

نمونه‌هایی از این امر را می‌توان در صلح حدیبیه^۵ و عدم همراهی با سپاه اسامه^۶ مشاهده کرد. مفسران در شأن نزول آیه ۶۷ سوره مائده، از عدم فرمان‌برداری برخی اصحاب از فرمان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امکان مخالفت و ایجاد اشتقاق سخن گفته‌اند. این مطلب به ضمیمه «واللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، نشان از آن دارد که امکان داشت برخی سخن ایشان را نپذیرند و در برابر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جبهه‌گیری کنند و حتی در صدد مقاومت در برابر ایشان برآیند.^۷

نیم‌نگاهی به پیشینه قدرت در مکه و مدینه

برخی رقابت‌ها بر سر قدرت، ریشه در گذشته تاریخی عرب داشت. در این منطقه، زندگی

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۸۱.

۳. صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۶۱-۳۶۲.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۵.

۵. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۰۶-۶۰۷.

۶. همان، ج ۳، ص ۱۱۱۹-۱۱۲۰.

۷. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۶.

قبیله‌ای محور بود و قدرت نیز بر اساس آن تعریف می‌شد. در حجاز آن عصر، قدرت متمرکز وجود نداشت و در هر منطقه با توجه به نیرومندی قبایل و میزان جمعیت و ثروتشان، قدرت نیز متغیر بود. در مکه به دلیل استیلای قریش، اینان حکم می‌راندند.

با نقبی به تاریخ مکه مشخص می‌شود که با قدرت‌گیری قصی، جدّ اعلاّی پیامبر ﷺ، قریش به صورت جدی وارد ساختار اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حجاز شد.^۱ قصی، با فعالیت‌هایی که انجام داد، قدرت را در مکه در دست گرفت.^۲ پس از او، قدرت میان فرزندانش تقسیم گردید؛ اما به مرور زمان، عبدمناف بر دیگران سروری یافت.^۳ پس از عبدمناف، فرزندش هاشم، به نیک‌خویی شهرت یافت. این آوازه، حسادت‌ها را برانگیخت و برخی را به میدان رقابت با او کشانید. با مرگ زودهنگام هاشم و در پی درگذشت دو برادر دیگر وی، نوفل بن عبدمناف، برادر کهنتر قافله‌سالار بنی عبدمناف گردید. در خلال این سال‌ها، تا زمانی که عبدالمطلب (فرزند هاشم) دوباره قدرت بنی عبدمناف را تا حدی احیا نمود، سران دیگر طوایف قریش در پی کسب قدرت برآمدند و وارد رقابت سیاسی با بنی عبدمناف، به‌ویژه بنی هاشم شدند.^۴ باید دانست وقتی اختلاف‌ها میان بنی عبدالدار و بنی عبدمناف بر سر تصاحب مناصب شروع شد، رقابت به سایر طایفه‌ها هم کشیده شد و حلف المطیبین با هم‌پیمان شدن: بنی عبدمناف،^۵ بنی اسد،^۶ بنی زهره،^۷ بنی تیم^۸ و بنی الحارث بن فهر بر ضدّ پیمان لعنة الدم با هم‌پیمان شدن: بنی عبدالدار بن قصی (کلیدداران کعبه)، بنی سهم،^۹ بنی جمح،^{۱۰} بنی مخزوم^{۱۱} و بنی عدی^{۱۲} شکل گرفت.^{۱۳}

با آغاز رسالت پیامبر ﷺ، بحث از شرک و اسلام مطرح می‌شود. پس، گروه‌بندی جدیدی

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. همان، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۳. همان، ص ۲۴۱.

۴. همان، ص ۲۴۱-۲۵۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۶۰.

۵. متشکل از: بنی هاشم، بنی امیه، بنی نوفل و بنی مطلب.

۶. قبیله حضرت خدیجه و زبیر.

۷. قبیله: آمنه مادر پیامبر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص.

۸. قبیله ابوبکر و طلحه.

۹. قبیله عمرو بن عاص.

۱۰. قبیله امیه بن خلف.

۱۱. قبیله ابوجهل و خالد بن ولید.

۱۲. قبیله عمر بن خطاب.

۱۳. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۳۰-۱۳۲.

شکل می‌گیرد. در این میان، بنی‌هاشم و بنی‌مطلب، در یک طرف قرار می‌گیرند و سایر طوایف، در جناح مقابل صف‌بندی می‌کنند. در آغاز، سردمداران اصلی مخالفت که به‌نوعی رهبری مخالفان را عهده‌دار هستند، ابو‌جهل و ولیدبن مغیره مخزومی هستند^۱ که پس از نبرد بدر و مرگ عمده سران و اشراف قریش، ابوسفیان رهبری مخالفان را عهده‌دار می‌شود.

اما در مدینه، وضع به شکلی دیگر بود؛ دو قبیله اوس و خزرج که مهم‌ترین ساکنان منطقه بودند، در رقابتی دیرین همواره به نزاع با همدیگر بودند.^۲ در این میان، یهودیان نیز که بخشی از ساکنان یثرب را تشکیل می‌دادند و از درگیری این دو قبیله سود می‌بردند، آنان را به ستیز بیشتر سوق می‌دادند.^۳ در این شهر، قدرت در اختیار قبیله‌ای خاص نبود و در هر منطقه، آن‌که به صورت دهکده‌های به‌هم‌پیوسته بود، قدرت در اختیار ساکنان آن منطقه بود که بطنی از اوس و خزرج یا یهود به حساب می‌آمدند. به هنگام ملاقات اولیه یثربیان با پیامبر ﷺ در مکه، ایشان دریافتند با دعوت از رسول خدا ﷺ و در پناه اسلام، امکان رها شدن از ستیزهای اوس و خزرج وجود دارد. از این‌رو، در پی دعوت از ایشان برآمدند. با حضور پیامبر ﷺ در مدینه، دو قبیله اوس و خزرج، هرچند سالیانی متمادی با هم در جدال بودند، ولی با ایمان آوردن به آیین حضرت محمد ﷺ اختلاف‌ها را کنار نهاده، به طرف‌داری از ایشان پای به عرصه رقابت با قریش گذاشتند. بنیان‌های فکری مسلمانان عصر نبوی در نگاه به مقوله قدرت، در حکومت رسول خدا(ص) و پس از ایشان دیدگاه مسلمانان آن عصر در مسئله قدرت یافتن رسول خدا ﷺ و جانشین پس از ایشان را می‌توان در محورهای ذیل مشاهده کرد:

نگاه دینی: در این نگاه، رسول خدا ﷺ از جانب خداوند بر سرپرستی امور مسلمانان گماشته شده است و اداره امور جامعه نیز سوای آن نیست. در این دیدگاه که جهان‌بینی الهی را در عقبه دارد، خداوند حاکم بر انسان است و او رسول خود را بر این جایگاه قرار داده و پس از رسولش، امور را بدون سرپرست رها نکرده است. از این‌رو، پیامبر ﷺ در محور امور قرار داشته، دستوراتش جنبه الهی دارد و هر آنچه فرمان می‌دهد، باید اجرا گردد. این نگاه، در پاسخ نامه‌ای از امام علی علیه السلام به معاویه قابل مشاهده است.^۴

۱. همان، ص ۳۲۰ و ۳۴۵.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷.

۳. همان.

۴. تقفی، الغارات، ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴.

نگاه سیاسی: باورمندان به این نظر، رسالت پیامبر ﷺ را در فضای رقابت بنی‌هاشم با سایر بطون قریش تفسیر می‌کردند و از پذیرش رسالت ایشان، سر باز می‌زدند. اینان در ابتدا به مقابله با حضرت برآمدند و به رویارویی با ایشان همت گماشتند و سرانجام چون در برابر قدرت پیامبر ﷺ چاره‌ای جز سرتسلیم فرود آوردن نداشتند، به‌ظاهر اظهار اسلام کردند؛ ولی در نهان، رسالتی برای حضرتش متصور نبودند؛ چنان‌که ابوسفیان در روز فتح مکه با مشاهده سپاه اسلام، به عباس عموی پیامبر ﷺ گفت: «پادشاهی برادرزاده‌ات بالا گرفته است» و عباس که این نگاه و سخن ابوسفیان را برنتابید، گفت: «وای بر تو، این پادشاهی نیست؛ نبوت است.»^۱ از ابوسفیان نقل است که چون خلافت به عثمان رسید، در جمع امویان گفت: «آن (قدرت) را چون گوی میان خود پاس دهید؛ همچنان‌که کودکان گوی را دست‌به‌دست می‌دهند و به خدا سوگند که نه بهشتی است و نه دوزخی.»^۲

نگاه التقاطی: این دیدگاه، حضرت محمد ﷺ را با نگاه رسالت می‌نگریست؛ اما تنها در بُعد مسائل دینی از حضرتش انقیاد داشت و در سایر مسائل، به‌ویژه امور سیاسی نوای دیگری داشت. اینان که نتوانسته بودند رسوب‌های تفکرات جاهلی را از افکار و اندیشه خویش بزایند، حضرتش را پیامبری می‌دانستند که تنها برای رساندن دستورات خداوند آمده و جایگاهی جز آن ندارد. آمده است که عبدالله بن عمرو بن عاص هر آنچه را از رسول خدا ﷺ می‌شنید، یادداشت می‌کرد؛ اما قریش وی را از این کار منع می‌کردند و دلیلشان نیز این بود که حضرت مانند سایر انسان‌ها گاه از روی رضا و گاه از روی غضب سخن می‌گوید.^۳ این تفکر که حضرت محمد ﷺ تنها فرستاده‌ای بود به سوی مردم، در نامه معاویه به امام علی علیه السلام به‌صراحت مورد تأیید قرار گرفته است.^۴

اینان جامعه دینی را اجمالاً پذیرفته بودند و از بُعد سیاسی هم قدرت را به واسطه نسبت قریش با حضرت محمد ﷺ، از آن قریش می‌خواستند؛ مسئله‌ای که ابوبکر در سقیفه بر آن تأکید دارد؛^۵ ولی انتخاب امام علی علیه السلام را از جانب پیامبر ﷺ به جانشینی برنتافته و از انتخاب مردم

^۱ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۰۴؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۳؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۵۴.

^۲ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۲-۳۴۳.

^۳ صالحی دمشقی، سبل الهدی، ج ۳، ص ۳۵.

^۴ ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۲۰۲.

^۵ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

سخن به میان آوردند.^۱

جریان‌های فکری - سیاسی موجود در مدینه و مکه در سال‌های پایانی عصر نبوی

با توجه به نوع نگاه‌ها به رسالت و قدرت پیامبر ﷺ، در میان ساکنان مکه و مدینه در اواخر عصر نبوی جریان‌هایی شکل گرفت که بیشتر نگاه ایشان به منصب جانشینی پس از رسول خدا ﷺ بود. البته باید توجه داشت این جریان‌ها در متن اجتماع آن روز مسلمانان فعالیت داشتند و بدین صورت نبوده است که جدای از یکدیگر باشند و متمایزسازی آنان، تنها از گزارش‌هایی از رفتار ایشان که به ما رسیده است، انجام می‌گیرد.

جریان فکری - سیاسی علوی: این جریان که از لحاظ فکری بر نگاه دینی استوار بود، بر محور شخصیت حضرت علی علیه السلام شکل گرفته بود. نگاه الهی امام علی علیه السلام، از وی شخصیتی ساخته بود که تابع دستورات رسول خدا ﷺ و سخت‌گیر در فرامین الهی جلوه می‌کرد. سابقه امام علی علیه السلام در اسلام، احادیث نبوی در فضایل وی و انتخابش به جانشینی، عده‌ای را بر محور ایشان گرد آورده بود که پس از نبی، به جانشینی امام علی علیه السلام دل بسته بودند.

محورهای این جریان را می‌توان این‌گونه رصد کرد:

پایبندی به دستورات دینی: نگاه دین‌محور امام علی علیه السلام و رفتارهای برآمده از آن، چنان آشکار است که ما در این‌جا تنها به ذکر نمونه‌ای اکتفا می‌کنیم. برخورد امام علی علیه السلام با سپاهیان خاطی تحت امرش که بدون اجازه و قبل از تحویل اموال یمنی‌ها به رسول خدا ﷺ، حله‌های (پارچه‌های) آن را به عنوان لباس احرام استفاده کرده بودند و پاسخ پیامبر ﷺ به شاکیان، بر میزان پایبندی امام علی علیه السلام به دین حکایت دارد.^۲

نگاه ویژه به رسول خدا ﷺ: در نگاه این جریان، حضرت محمد ﷺ تنها یک رسول نبود؛ بلکه مردی آسمانی و نمونه کامل انسان بود و اطاعت از فرامین وی، جزئی از ایمان شمرده می‌شد. ماجرای برخورد امام علی علیه السلام با زنی که حامل نامه حاطب بن ابی بلتعہ برای آگاه کردن قریش از آماده شدن پیامبر ﷺ برای فتح مکه بود، نشان از نوع نگاه امام علی علیه السلام به پیامبر ﷺ

^۱. همان، ص ۱۲۵.

^۲. ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۶۰۳.

دارد.^۱ حضرت علی علیه السلام با آنکه پس از جست‌وجوی اولیه، از نامه اثری نیافت، ولی با بیان این سخن که: «به خدا سوگند می‌خورم که نه به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ گفته شده و نه به ما»،^۲ اعتقاد خویش به ارتباط خدا و رسولش را بیان می‌دارد.

جانشینی امام علی علیه السلام امری دینی: در نگاه این گروه، امام علی علیه السلام به صرف قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته جانشینی نبود؛ بلکه انتخاب وی، مسئله‌ای دینی و فرامینی نگریسته می‌شد. سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای رسول خدا! برای هر پیامبری وصی‌ای است؛ وصی شما کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ سکوت کرد. بعداً چون سلمان را دید، فرمود: ای سلمان! وصی و بهترین کسی که پس از خود به یادگار می‌گذارم و به وعده من تحقق می‌بخشد و قرضم را می‌پردازد، علی بن ابی طالب است.^۳ از این روایت برمی‌آید که فضای جلسه به گونه‌ای بوده است که حضرت صلی الله علیه و آله مناسب ندید پاسخی علنی بیان دارد و در خلوت، سلمان را از آن آگاه کرد. در سخنان نقل شده در محاجه طرفداران جانشینی امام علی علیه السلام با ابوبکر، نگاه دینی به جانشینی امام علی علیه السلام مشاهده می‌گردد.^۴

عدم سازش با سران قریش: نه تنها قریشیان از امام علی علیه السلام که محور این جریان بود، به دلیل ریختن خون نزدیکانشان دل خوش نبودند، بلکه پیروان امام علی علیه السلام نیز با اشراف قریش سر سازگاری نداشتند. روزی ابوسفیان از کنار جمع بلال، سلمان و صهیب گذشت. به محض مشاهده ابوسفیان، اینان در جمع خود گفتند: هنوز شمشیرهای خدایی سهم خود را از دشمن خدا نگرفته است. ابوبکر که آن‌جا حاضر بود، آزرده خاطر شد و گفت: آیا برای سید قریش چنین سخن می‌گویند؟ آن‌گاه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و زبان به گلایه گشود. حضرت در پاسخ فرمود: «گویا بلال، صهیب و سلمان را ناراحت کرده‌ای؛ بدان که ناراحتی آنان، ناراحتی خداست.»^۵ همجواری قرآن و اهل بیت علیهم السلام: در نگاه این جریان، به تبع پیامبر صلی الله علیه و آله، قرآن و اهل بیت علیهم السلام در کنار هم قرار گرفته و جدانشدنی هستند. پای فشاری رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همراهی قرآن و اهل بیت علیهم السلام و عدم جدایی آن دو و سخن از همراه بودن قرآن با امام علی علیه السلام و امام

۱. همان، ص ۳۹۹.

۲. همان.

۳. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ برقی، رجال، ص ۶۳-۶۶.

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۹.

۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۸۰.

علی علیه السلام با قرآن، شاید در تقابل با تفکر جریان مهاجران اولیه است.^۱ هنگامی که از امام علی علیه السلام در مورد ویژگی‌های اصحاب ایشان سؤال شد، حضرت از صفاتی سخن گفت که مشخص می‌شود اینان دغدغه دین داشته‌اند.^۲ آورده‌اند: سلمان، اباذر، مقداد، عمار و... درحالی که از چهره ایشان ناراحتی هویدا بود، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جمعی از مسلمانان نشسته بود، وارد شدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند که برخی می‌گویند ایمان امام علی علیه السلام به دلیل کم‌سنی وی، فضیلتی محسوب نمی‌شود و ناراحتی خود را از این سخنان ابراز داشتند و از حضرت برای پاسخگویی به این افراد، طلب کمک کردند.^۳

امام علی علیه السلام بیان می‌کند: «به هنگام بیماری منجر به فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند وی را فرمود که سپاهی تجهیز نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد و هیچ‌یک از قبایل عرب اعم از قریش، اوس و خزرج و غیر ایشان از کسانی را که واهمه داشت به مقابله با من برخیزند، از ورود به این سپاه معاف نکرد. علاوه بر این‌ها، کسانی از مهاجران و انصار و مسلمانان و مؤلفه‌القلوب و منافقان را که مرا به چشم دشمن می‌نگریستند و کسان آنان، اعم از پدر و برادر و فامیل آن‌ها، به دست من کشته شده بودند، از شرکت در این سپاه معاف نفرمود؛ تا قلوب باقیمانده‌گان در مدینه، با من صاف باشد...»^۴ از این سخنان، مشخص می‌گردد گروهی که از حضور در سپاه اسامه بن زید معاف بودند، همان جریان فکری - سیاسی علوی است. در مصداق «خیر البریة»^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی و شیعیان (پیروان) وی نام می‌برد.^۶ یعقوبی^۷ و برقی،^۸ از افرادی یاد می‌کنند که در حوادث پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حمایت از امام علی علیه السلام پای فشرده‌اند. اینان در سخنان خویش از انتخاب امام علی علیه السلام از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله، در باره جانشینی و فضایی که وی را لایق این منصب می‌ساخت، سخن گفته‌اند.

جریان فکری - سیاسی قریش مهاجر اولیه: گروه دیگری که در پی هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله هویت

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶؛ امینی، الغدير، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲. ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴. مفید، الاختصاص، ص ۱۷۰.

۵. بینه (۹۸)، آیه ۷.

۶. طبری، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۷۱؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹-۴۷۳.

۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۸. برقی، رجال، ص ۶۳-۶۶.

یافتند و در صحنه سیاست و رقابت با قریشیان مشرک مکه و به نوعی با انصار، جایگاه یافتند و به ایفای نقش پرداختند، مهاجران اولیه به مدینه بودند.

این گروه بیشتر جزء افراد طوایفی از قریش بودند و قبل از مهاجرت به مدینه، از جایگاه ممتاز و ویژه‌ای برخوردار نبودند؛ اما از آن جا که در زمان هجرت، همراه پیامبر ﷺ شدند، آرام آرام از همراهی با حضرت اعتباری کسب کردند و در وقایع دوران مدینه، به نقش آفرینی پرداختند. اینان در سال‌های پایانی عمر رسول خدا ﷺ، صحنه‌گردانان اصلی حوادث مرتبط با جانشینی هستند. این جریان، با محوریت ابوبکر و عمر پیوند خورده بود. همراهی دو خلیفه نخستین، در جای جای تاریخ صدر اسلام مشهود است^۱ که این امر می‌تواند نشان از نزدیکی روحیات و دیدگاه‌ها و مشرب فکری آن‌ها باشد.

از ویژگی‌های این خط فکری، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

سازگاری با اشراف قریش: آنچه مهاجران اولیه را که خود از قریش بودند، از سایر قریشیان جدا می‌ساخت، باورش‌شان به رسالت محمد ﷺ بود. میزان باور به این آموزه، رابطه عکس با سازش با قریش داشت.

گذشت که ابوبکر به کنایه سخن گفتن بلال، صهیب و سلمان را به ابوسفیان برتافت و با بزرگ قریش خواندن ابوسفیان، از رفتار اینان به پیامبر ﷺ شکایت کرد.^۲ همچنین، برخلاف جریان علوی که محور آن، خون بسیاری از سران قریش را در نبرد شرک و توحید بر گردن داشت، سران این جریان از این امر مستثنا بودند. خالد بن سعید بن عاص در هنگام محاجه با ابوبکر بر مسئله جانشینی حضرت علی رضی الله عنه، چون عمر با عتاب از وی درخواست سکوت می‌کند. در پاسخ، ابوبکر را فردی ترسو به هنگام جنگ خطاب می‌کند که هیچ افتخاری در میان قریش ندارد.^۳ در مشورت‌خواهی رسول خدا ﷺ از مسلمانان جهت مواجهه با قریشیان قبل از ستیز بدر، ابن هشام آورده است: ابوبکر برخاست و نیکو سخن گفت. سپس، عمر برخاست و او نیز نیکو سخن گفت.^۴ هر چند مشخص نیست که آن دو چه گفته‌اند که ابن هشام از ذکر آن می‌گذرد؛ اما با قرآینی می‌توان سخن از مواجهه نشدن با قریشیان را از سخنان ایشان نتیجه گرفت؛ زیرا در

۱. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۰۶؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۳۰، ۳۳۹ و ۴۷۴.

۲. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۹.

۳. برقی، رجال، ص ۶۳.

۴. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۱۵.

سخنان افرادی که پس از این دو، نظر خویش را بیان کردند، بحث از تنها نگذاشتن رسول خدا ﷺ در رویارویی با دشمنانشان است؛^۱ به‌ویژه که مشورت‌خواهی در زمانی انجام شد که هدف، مقابله با قریشیان بود.

متمایز دانستن مهاجران نسبت به انصار: بازی‌گران این جریان، همواره منادی جدا بودن خویش از انصار بودند. خلیفه دوم با موضع‌گیری در برابر تعبیر رسول خدا ﷺ که سعدبن معاذ را سید مهاجر و انصار خوانده بود، گفت: «خدا، سید ماست.»^۲ سخنان ابوبکر و عمر در سقیفه، نشان از اعتقاد ایشان به برتری مهاجران بر انصار است.^۳

نگاه التقاطی به پیامبر ﷺ و رسالت ایشان: هرچند این گروه، حضرت محمد ﷺ را به رسالت پذیرفته بودند، اما به گونه‌ای رفتار می‌کردند که تنها رسالت ایشان را در ابلاغ دستورات دینی می‌دیدند و حتی گاه در رسالت ایشان نیز به تردید می‌افتادند. اعتراض‌های پی‌درپی عمر به پیامبر ﷺ در ماجرای حدیبیه که چرا باید صلح را پذیرفت، نمونه‌ای از این تفکر است. او به گونه‌ای رفتار خود با پیامبر ﷺ را نامناسب می‌بیند و از شدت شک به پیامبری ایشان ناراحت می‌شود که به گفته خودش، به جبران این عمل، کفاره می‌پردازد.^۴ سخن وی در اینکه تردیدش به پیامبر ﷺ در صلح حدیبیه، نسبت به موارد قبل بیشتر بوده است، نشان از تکرار این افکار دارد.

اکتفا به کتاب خدا: از نگاه رسول خدا ﷺ، اهل بیت ﷺ و قرآن در کنار هم جایگاه واقعی خود را می‌یابند؛ اما خطاً فکری - سیاسی مهاجران اولیه، از کافی بودن کتاب خدا سخن می‌گفت.^۵ تفکری که علاوه بر حذف سیاسی، جایگاه علمی اهل بیت ﷺ را نیز نشانه رفت و باعث محروم ماندن عموم جامعه اسلامی از دانش اهل بیت ﷺ گردید. عدم انقیاد کامل از دستورات رسول خدا ﷺ: اینان گاه در برابر دستورات رسول خدا ﷺ از رأی خود سخن به میان می‌آوردند. پیامبر ﷺ اینان را به حضور در سپاه اسامه امر کرده بود و هنگامی که آن‌ها از دل‌نگرانی

۱. همان، ص ۶۱۵؛ مسلم، صحیح مسلم، ص ۹۰۰؛ خرگوشی، شرف المصطفی، ج ۴، ص ۷۰.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۲۳.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۰۶-۶۰۷.

۵. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۸؛ جوهری، السقیفه والفدک، ص ۷۳.

برای حال پیامبر ﷺ در توجیه ترک اردوگاه اسامه سخن گفتند، حضرت بر اعزام سپاه اصرار کرد^۱ و گویا به سرزنش و توبیخ و حتی لعن ترک‌کنندگان اردوی اسامه اقدام نمود؛^۲ اما اینان باز از همراه شدن با اسامه خودداری کردند.

عدم باور به عصمت رسول خدا ﷺ: برخلاف جریان علوی که رابطه رسول را با خداوند، به شکلی ویژه می‌دید، این گروه به این آموزه اعتقادی نداشت. ماجرای دوات و قلم و نپذیرفتن دستور رسول الله ﷺ و نسبتی که به ایشان می‌دهند، نشان از وجود این تفکر نزد این دسته از مسلمانان دارد.^۳

جریان مهاجران اولیه، پس از آنکه برای خود جایگاه اجتماعی و سیاسی مناسبی احساس کردند و از سویی، از رقابت اشراف قریش با بنی‌هاشم اطلاع داشتند، هوای جانشینی پیامبر ﷺ را در سر پروراندند. امام علی علیه السلام در خطبه شقشقیه، از هوای ریاست‌طلبی جریان مهاجران اولیه سخن گفته است.^۴ در خطبه خلیفه دوم، آشکار است که مهاجران بر ابوبکر توافق کرده، در مقابل بنی‌هاشم و انصار، در صدد تصاحب مقام جانشینی بودند.^۵

چگونه است که وقتی عمر از اجتماع انصار آگاه می‌شود، تنها سراغ ابوبکر می‌فرستد و چون او اظهار می‌دارد که فعلاً در مراسم رسول خدا ﷺ حضور دارد، سفارش می‌کند که حتماً باید او بیاید و کس دیگری را از ماجرا خبردار نمی‌کند.^۶ اینان حتی در تلاش برآمدند تا با اقامه نماز در ایام بیماری حضرت، جایگاهی کسب نمایند؛ اما حضور پیامبر ﷺ در مسجد در پی آگاهی از مسئله، مانع آن گردید.^۷

این گروه، به‌خوبی از انتخاب علی علیه السلام توسط نبی اسلام به جانشینی آگاه بودند؛ اما حاضر به پذیرش آن نبودند. عمر بن خطاب به ابن عباس در باره امام علی علیه السلام می‌گوید: آری، از رسول خدا ﷺ در باره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت در هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند؛ اما من به خاطر اسلام، از این کار ممانعت کردم؛ زیرا هیچ‌گاه

۱. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۹-۱۱۲۰.

۲. جوهری، السقیفة والفدک، ص ۷۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۴۳۲.

۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۸۷؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۶۲؛ جوهری، السقیفة والفدک، ص ۷۳.

۴. صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۶۱-۳۶۲.

۵. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۵.

۶. جوهری، السقیفة والفدک، ص ۵۵.

۷. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۵۴-۵۶۱؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۷.

قریش بر او «اجتماع» نمی‌کردند و اگر او بر سر کار می‌آمد، عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او می‌پرداخت. رسول خدا ﷺ از تصمیم درونی من‌آگاه شد و از این کار خودداری کرد.^۱

جریان فکری - سیاسی اشراف قریش: قریش در یک تقسیم، بر دو گونه «قریش شریف» و «قریش وضع» تقسیم می‌شود. شرافت در این تقسیم، به ثروت و قدرت اجتماعی و میزان تأثیرگذاری در جریان‌های سیاسی و اجتماعی اطلاق می‌شود. از قریش شریف می‌توان به بنی‌هاشم، بنی‌مخزوم، بنی‌امیه و بنی‌عبدالدار اشاره کرد و از قریش وضع که از تیره‌های پست و فاقد قدرت اجتماعی، می‌توان به بنی‌تیم و بنی‌عدی اشاره کرد.

از مبانی اندیشه‌ای این جریان، می‌توان به محورهای ذیل پرداخت:

تفسیر سیاسی از رسالت حضرت محمد ﷺ: از رقابت‌های میان طوایف قریش بر سر قدرت سخن گفته شد. ظهور حضرت محمد ﷺ شماری از اشراف قریش را که پس از سال‌ها تلاش توانسته بودند خود را هم‌پای خاندان پیامبر ﷺ نمایند به این پندار کشاند که بنی‌هاشم در رویارویی و هم‌آوردی با دیگر بطون قریش به چنین ترفندی دست یازیده است.

ابن‌اسحاق آورده است که چون از ابوجهل در مورد رسالت محمد ﷺ سؤال شد، پاسخ داد: ما و فرزندان عبدمناف، در شرف و بزرگی به رقابت برخاستیم، اطعام کردند اطعام کردیم، بخشیدند بخشیدیم، تا همانند دو سوار کار در مسابقه به محاذی هم رسیدیم؛ یک‌باره گفتند: از ما پیامبری است که از آسمان وحی می‌آورد.^۲

طبری نیز در کتاب تفسیر خویش، ماجرا را چنین نقل می‌کند که ابوجهل در پاسخ اخنس بن شریق گفت: *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

محمد ﷺ هرگز دروغ نمی‌گوید؛ اما اگر قرار باشد لواء، حجاب، سقاییت و نبوت برای بنی‌قصی باشد، برای دیگر قریشیان چه باقی می‌ماند.^۳

در ماجرای دیگر که از مغیره بن شعبه گزارش شده است، وی درحالی‌که با ابوجهل همراه است، در گذر از کوچه‌های مکه با رسول خدا ﷺ مواجه می‌شوند. حضرت، ابوجهل را به اسلام دعوت می‌کند و او در پاسخ، به‌نوعی طفره می‌رود. پس از رفتن رسول خدا ﷺ، ابوجهل روی به

^۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱.

^۲. ابن‌اسحاق، سیرة ابن‌اسحاق، ص ۱۹۰.

^۳. طبری، جامع‌البیان، ج ۷، ص ۱۱۶.

جانب مغیره کرده، چنین اظهار می‌دارد:

به خدا سوگند، من خوب می‌دانم که آنچه او می‌گوید، حق است؛ ولی چیزی مرا مانع می‌شود [و آن اینکه] فرزندان قصی گفتند: منصب پرده‌داری در میان ماست، گفتیم: آری. پس از آن گفتند: منصب سقایت نزد ماست، گفتیم: آری. سپس گفتند: خانه شوری در اختیار ماست، گفتیم: آری. گفتند: پرچم قریش در دست ماست، گفتیم: آری. آن‌گاه آنان اطعام کردند و ما هم اطعام کردیم، تا وقتی که سوارکاران مسابقه با هم برخورد کردند، گفتند: پیغمبری از ماست، و به خدا سوگند که من این کار را نخواهم کرد.^۱

از نگاه ابوسفیان به رسالت پیامبر ﷺ نیز در عبارات قبل سخن رفت.

خون‌خواهی و کینه به امام علی علیه السلام: این گروه به دلیل آنکه نزدیکان خود را در رویارویی با سپاه اسلام به دست علی علیه السلام از دست داده بودند، کینه حضرت را به دل داشتند. در مورد این مسئله، در توضیح جریان علوی مطالبی بیان شد. البته چون علی علیه السلام از بنی‌هاشم بود و منتخب رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جانشینی، کینه‌ها نسبت به وی دو چندان می‌شد.

پذیرش ظاهری اسلام: اشراف قریش، تا آخرین لحظه در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و آیین او مقاومت کردند و تا زمانی که سوزش تیغ سلحشوران اسلام را بر گلوی خود احساس نکردند، از دشمنی با پیامبر و دین اسلام دست برنداشتند. در این حال نیز در جمع‌های خصوصی، ناراحتی خود را از گسترش آیین اسلام و برتری پیامبر صلی الله علیه و آله کتمان نمی‌کردند.

به هنگام فتح مکه، چون صدای اذان بلال بر فراز کعبه طنین‌انداز شد، دختر ابوجهل گفت: «خدا بیامرزد پدرم را که مُرد و صدای بلال را بر بلندای کعبه نشنید.»^۲ خالد بن اسید نیز اظهار داشت: «خوب شد پدرم مُرد و این روز را ندید و این صدا را نشنید.» دیگری گفت: «کاش می‌مردم و این صدا را نمی‌شنیدم.»^۳ در همین جمع است که جویره، دختر ابوجهل می‌گوید: «خداوند نام محمد صلی الله علیه و آله را رفیع گرداند؛ اما ما نماز خواهیم خواند؛ ولیکن به خدا قسم کسانی را که خویشان ما را کشته‌اند، دوست نخواهیم داشت.»^۴

تقابل با انصار: قریش، هرچند قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله با اوس و خزرج در تعامل بود، اما با

^۱ ابن اسحاق، سیره ابن اسحاق، ص ۲۱۰.

^۲ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۵۶؛ مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱، ص ۳۹۶.

^۳ همان دو.

^۴ همان دو.

شروع نبردهای مسلمانان و مشرکان مکه و کشته شدن بزرگانی از قریش به دست ایشان، روابط قبلی به دشمنی گرایید.

قریش شریف، بیشتر بعد از فتح مکه داخل مدینه شدند و از نظر مدیریتی، افراد توانمندی بودند که پیامبر ﷺ نیز از مدیریت آن‌ها به عنوان عامل خود در برخی مناطق استفاده کرد.^۱ این گروه، به واسطه سوء سابقه‌ای که در مبارزه با اسلام داشتند، نمی‌توانستند آشکارا وارد رقابت جانشینی پیامبر ﷺ شوند.

گروه قریش شریف، روی کارآمدن بنی‌هاشم پس از حضرت محمد ﷺ را به دلیل رقابت تاریخی بر سر قدرت با بنی‌هاشم و قتل بزرگان خود به دست امام علی علیه السلام بر نمی‌تافت و از سویی، از انصار هم به سبب حمایت از حضرت محمد ﷺ و خون‌هایی که از اشراف آن‌ها بر زمین ریخته بودند، دل خوشی نداشت؛^۲ همان‌گونه که بعدها در واقعه حرّه، انتقام سختی از یثربیان گرفته شد. پس، بهترین گزینه برای ایشان، همراه شدن با جریان مهاجران اولیه بود؛ همراهی‌ای که می‌توانست قدرت‌گیری مجدد آنان را نویدبخش باشد. حمایت قریش شریف از خلافت ابوبکر و یاری‌رسانی به وی در سرکوب ماجرای ارتداد و فتوحات، شاهدی بر همراهی این دو جریان است.

این سخن انصار در سقیفه که می‌گفتند: «می‌ترسیم کسانی حکومت را در دست بگیرند که ما پدران و برادرانشان را کشته‌ایم»^۳ می‌تواند نشان از آن داشته باشد که قریش شریف، میدان رقابت را خالی نکرده بودند.

جریان فکری - سیاسی انصار: انصار در پی حمایت از پیامبر ﷺ، وارد رقابت با قریش شدند. انصار، همگام با مهاجران اولیه قریش، نقش اساسی در شکل‌گیری دولت نبوی داشتند. ویژگی‌هایی که می‌توان برای جریان فکری - سیاسی انصار برشمرد، بدین قرار است:

واکنش منفی در برابر جریان قریش: با توجه به نظام قبیله‌ای در حجاز و جایگاه هر قبیله در نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این سرزمین، شاید یثربیان هیچ‌گاه فکر ستیز با قریش را در ذهن نپرورانیده بودند؛ اما حضور رسول خدا ﷺ در مدینه، اوس و خزرج را به مقابله با قریش کشانید. با فتح مکه و در پی ورود اشراف قریش به جرگه مسلمانان، این فکر که مبدا پس از

۱. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۲۹.

۲. همان، ص ۵۸۲.

۳. همان.

رسول خدا ﷺ قدرت در دست کسانی قرار گیرد که به خون‌خواهی کشته‌های‌شان در صدد انتقام از انصار برآیند، دغدغه اصلی انصار گردید.^۱ اینان حتی پس از فتح مکه، ترس آن داشتند که رسول خدا ﷺ آنان را رها سازد و به سوی قریش متمایل شود.^۲ با اینکه اسلام در یثرب قدرت سیاسی یافته بود و انصار یکی از ارکان این قدرت‌یابی به شمار می‌رفتند، اما رفتار ایشان، نشان از دل‌نگرانی و نداشتن برنامه‌ای برای مقابله با قریش داشت.

ترس از روی کار آمدن قریش شریف: یکی از شاخصه‌های این ویژگی، ترس از قدرت گرفتن اشراف قریش است. انصار که از باورهای قبیله‌ای مانند خون‌خواهی نزد عرب حجاز آگاه بودند، با نفوذ جریان اشراف قریش در میان مسلمانان آینده‌ای نگران‌کننده را برای خود و فرزندانشان پیش‌بینی می‌کردند. این سخن انصار که گفتند: «می‌ترسیم کسانی حکومت را در دست گیرند که ما پدران و برادرانشان را کشته‌ایم»^۳ یا «ما ترس فردا را داریم و می‌ترسیم کسانی که نه از ما هستند و نه از شما (مهاجران)، بر این امر غلبه کنند»^۴ نشان از این دغدغه ذهنی ایشان داشت. پذیرش تلویحی برتری قریش: انصار می‌دانستند که اگر قریش زمامدار امور گردد، در آینده مجالی برای بازگشت قدرت به انصار نخواهد بود؛ اما با وجود این، سیطره قریش را پذیرفته، چاره‌ای برای برون‌رفت از آن نمی‌اندیشیدند.

خزیمه‌بن ثابت، نخستین فرد از انصار که در سقیفه سخن گفت، بر این مسئله تأکید دارد که اگر امروز مقدم شدید، تا ابد مقدم خواهید بود. وی همچنین، از سپردن قدرت به فردی از انصار که قریش از وی ترس داشته باشند یا حداقل مورد احترام قریش باشد، سخن گفت.^۵ سخن از اینکه: «اگر مهاجران قریش نپذیرفتند، چه بگوییم»^۶ و سخن معن‌بن عدی که: «اگر این امر برای شماست؛ نه قریش، آنان را آگاه کنید تا با شما بیعت کنند و اگر برای آنان است؛ نه شما، پس به آنان واگذارید»^۷ نیز شاهد دیگری بر ماجراست. سخنان بشیربن سعد، پسرعموی سعد بن عباد نیز

۱. همان.

۲. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۹۸-۵۰۰.

۳. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۲.

۴. جوهری، السقیفة والفدک، ص ۵۷.

۵. ابن اعثم، ابوالفتوح، ج ۱، ص ۶-۷.

۶. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۷. ابن اعثم، الفتوح، ج ۱، ص ۸.

در سقیفه، نشان از پذیرش برتری قریش در تفکر وی داشت.^۱

عدم انسجام کافی: اختلاف‌ها و درگیری‌های اوس و خزرج، در تاریخ حجاز آشکار است. با آمدن رسول الله ﷺ به یثرب و پذیرش اسلام، هرچند این دو قبیله از خصومت‌های خانمان‌برانداز رهایی یافته بودند، اما رسوبات تفکر جاهلی و کینه‌های گذشته در کنار نظام قبیله‌ای، گاه ایشان را به رقابت با یکدیگر و اختلاف سوق می‌داد.

انصار در شرایط آن روز جامعه اسلامی، به این نتیجه رسیده بودند که برای عقب نماندن از جریان قدرت، باید به فکر چاره باشند. از این‌رو، سقیفه شکل گرفت؛ اما هنگامی که به تصمیم‌گیری نهایی نزدیک شدند، اختلاف‌های گذشته رخ نشان داد. در سخنان خذیمه، تذکر این نکته که: «خلیفه‌ای که از انصار انتخاب می‌کنید، باید انصار از وی در امان باشند»،^۲ می‌تواند نشان از همین مطلب باشد. گفت‌وگوهای رخ داده در پی بیعت بشیر بن سعد با ابوبکر به عنوان اولین فرد از انصار که باعث شد اوسیان نیز با ابوبکر بیعت کنند، نشان از رقابت‌های قبیله‌ای داشت.^۳

گفته می‌شود انصار با جانشینی امام علی علیه السلام مخالفتی نداشتند و تنها در یک اقدام مقابله‌ای، به تشکیل سقیفه دست زدند؛ اما باید تأمل بیشتری در این امر نمود؛ زیرا به نظر می‌رسید که انصار به دلیل حمایت از رسول خدا ﷺ جایگاهی در قدرت یافته بودند و حاضر نبودند به راحتی تمام قدرت را به قریش واگذار کنند. آنان با بررسی شرایط آخرین ماه‌های حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله، چشم طمع به منصب خلافت نیز داشتند. انصار ابتدا در سقیفه سخن از خلافت سعد بن عباده به میان می‌آوردند و قصد دارند او را به خلافت بردارند. شاهد آنکه پس از پیشنهاد خلافت سعد، سخن از این به میان می‌آید که اگر مهاجران نپذیرفتند، چه کنیم؟^۴ چگونه است که آنان در سقیفه ابتدا از جانشینی امام علی علیه السلام سخن به میان نمی‌آورند و سخن از خلافت سعد بن عباده است؟ و آن‌گاه نیز که با ابوبکر بیعت می‌شود، تنها فرد یا اندکی از آنان به ذکر اینکه اگر علی علیه السلام نامزد خلافت باشد، اختلافی رخ نمی‌دهد، اکتفا می‌کنند و بر سخن خود پای نمی‌فشارند؟^۵ اگر گفته شود

۱. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲. ابن اعثم، الفتوح، ج ۱، ص ۷.

۳. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۲۱؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲.

۴. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۵. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

آن‌ها جانشینی امام علی علیه السلام را از دست‌رفته دیده بودند، پس چرا امام علی علیه السلام برای بازپس‌گیری خلافت، از آنان یاری می‌خواست؟^۱ آیا امام علی علیه السلام این توان را در آن‌ها نمی‌دید که اگر انصار حضرت علیه السلام را یاری کنند، می‌شود خلافت را باز ستاند؟ به نظر می‌رسد که انصار و در رأس آن‌ها سعد بن عباد، با توجه به شرایط آن زمان، آرزوی خلافت در سر می‌پروراند؛ اما به دلایلی از جمله کهولت سن سعد و ناتوانی جسمی وی، رقابت دیرین اوس و خزرج، اختلاف‌های درون‌قبیله‌ای خزرجیان، پذیرش تلویحی قدرت قریش و... اتحاد و همدلی لازم برای پایداری در رقابت بر سر جانشینی، میان انصار مهیا نشد. در هر حال، آنان در سقیفه ابتدا خلافت، و سپس وزارت را خواستار شدند؛^۲ اما به دلایل گفته‌شده، به مدارای حاکمان با آنان راضی شدند.

آیا فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر اینکه سران و بزرگان مهاجر و انصار، باید تحت فرمان اسامه برای نبرد از مدینه خارج شوند،^۳ نمی‌تواند حاکی از این جریان‌ها و فعالیت‌های پس‌پرده آنان باشد؟ چرا هم باید سران مهاجر در سپاه اسامه حاضر باشند و هم بزرگان انصار؟^۴

جریان فکری - سیاسی نفاق: منظور از این جریان، گروهی هستند که با ورود پیامبر صلی الله علیه و آله، حضور ایشان و قدرت‌گیری اسلام را برنتافته و هرچند به‌ظاهر خود را در ردیف مسلمانان قرار می‌دادند، اما در باطن آنچه در سر می‌پروراندند، چیزی جز نابودی اسلام و مسلمانان و در رأس آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود. این جریان، متعلق به یک طایفه یا قبیله خاص نبود و ممکن است از برخی جریان‌های نامبرده‌شده نیز افرادی با ایشان همسو و همفکر بوده باشند.

مشخصه‌های این جریان عبارت‌اند از:

مبارزه با هم‌گرایی و وحدت مسلمانان: شاخصه اصلی منافقان، برنتافتن راه و رسم سلوک مسلمانی بود و چون وحدت و هم‌نوایی را عامل دستیابی مسلمانان به موفقیت‌های اجتماعی، اقتصادی و نظامی می‌دیدند، در راستای ضربه زدن به آن، از هیچ اقدامی فروگذار نبودند. ماجرای خانه سویلهم یهودی و مسجد ضرار، از این موارد است. هم‌زمان شدن اعزام سپاه اسلام برای نبرد تبوک با فصل برداشت محصول و نیز دوری راه و گرمی هوا، فرصت مناسبی بود تا منافقان از

۱. دینوری، الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۳۱.

۲. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲.

۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۶.

۴. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

شرایط استفاده کرده، مسلمانان را در همراه شدن با پیامبر ﷺ سست نمایند. بدین منظور، در خانه سویلهم یهودی گرد آمدند تا به همفکری بپردازند.^۱

ماجرای مسجد ضرار، نمونه بارزی از فتنه‌انگیزی‌های این جریان است.^۲ طبق گفته قرآن، زیان رساندن به مسلمانان و تقویت کفر و تفرقه‌افکنی بین مؤمنان و فراهم نمودن پایگاهی برای دشمن خدا، هدف سازندگان این مسجد بوده است.^۳

قصد براندازی: منافقان حضور پیامبر ﷺ و مسلمانان را در مدینه بر نمی‌تافتند. به همین جهت، از تلاش برای براندازی غافل نبودند. ماجرای اختلاف روی داده میان انصار و مهاجران به هنگام بازگشت از نبرد بنی‌المصطلق و آتش‌افروزی عبدالله بن ابی و سخنان وی، نمونه‌ای از نقش این جریان در حوادث آن دوران است.^۴ جنگ تبوک به دلیل دوری راه، بهترین فرصت برای اجرای طرح براندازی از سوی منافقان بود که با تدبیر رسول خدا ﷺ و ماندن علی رضی الله عنه در مدینه از دست رفت.^۵ توطئه بر جان پیامبر ﷺ نیز از برنامه‌های ایشان خارج نبود؛ چنان‌که در بازگشت از تبوک، پدان اقدام کردند.^۶

عدم صداقت در رفتار: اینان هرچند به‌ظاهر با مسلمانان همراه بودند، اما در مواقع حساس، پشت مسلمانان را خالی می‌کردند و خود را کنار می‌کشیدند.

در نبرد تبوک، از همراه شدن با مسلمانان سر باز زدند؛ اما چون پیامبر ﷺ بازگشت، با قسم خوردن، قصد تبرئه خود را داشتند که خداوند رسولش را از این ترفند آگاه ساخت.^۷ جدا شدن عبدالله بن ابی و طرفدارانش از سپاه پیامبر ﷺ به هنگام رفتن به اُحُد به بهانه مورد قبول قرار نگرفتن رأی بزرگان، نمونه دیگری از این امر است.^۸

منافقان به دلیل نوع رفتار و برنتابیدن حکومت رسول خدا ﷺ، نمی‌توانستند در میدان رقابت

^۱. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۵۱۷.

^۲. همان، ص ۵۲۹-۵۳۰؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۶-۱۰۴۵.

^۳. توبه (۹)، آیه ۱۰۷.

^۴. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۴۱۷-۴۱۵؛ ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۲۹۲-۲۹۰؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۵.

^۵. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۱۵۶-۱۵۵.

^۶. واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۵؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۵.

^۷. توبه (۹)، آیه ۹۶.

^۸. ابن‌هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۴.

برای جانشینی پیامبر ﷺ حضور فعال داشته باشند؛ اما مسئله ابهام‌آمیز آن است که ردّ تاریخی فعالیت منافقان با وجود شدت فعالیت‌های‌شان در سال‌های پایانی عصر رسول خدا ﷺ، در حوادث روزهای پایانی زندگانی پیامبر ﷺ و شکل‌گیری حکومت جدید، به‌ناگاه گم می‌شود. در ترسیم وجود این جریان‌ها، می‌توان از این شواهد تاریخی کمک گرفت. در خطبه‌ای که خلیفه دوم در ایام حکومت خود در مورد حوادث جانشینی پیامبر ﷺ ایراد می‌کند، ردّ سه جریان به‌خوبی قابل درک است. در این گفتار بیان می‌شود که علی رضی الله عنه، زبیر و گروهی که با آنان همسو بودند در یک طرف، انصار در طرف دیگر و مهاجران برگرد ابوبکر در طرف سوم، جمع بودند.^۱ عباس، عموی پیامبر ﷺ، در مرضی رحلت پیامبر ﷺ از ایشان سؤال می‌کند: «آیا این امر (جانشینی)، در میان خاندان ما می‌ماند یا از دست ما خارج می‌شود؟»^۲ این سخن، با توجه به آگاهی عباس از یوم‌الدار و غدیر، آیا نشان از این ندارد که او جریان‌هایی را در جامعه می‌دید که دنبال خارج کردن جانشینی از میان بنی‌هاشم بودند؟

نتیجه

به دلیل برخی آموزه‌های فکری برآمده از نظام قبیله‌ای عرب، مانند شیخوخیت و خون‌خواهی در کنار رقابت طوایف بر سر دستیابی به قدرت، برخی مسلمانان انتخاب امام علی رضی الله عنه را به جانشینی توسط رسول خدا ﷺ برنناخته، در پی دستیازی به قدرت پس از رسول خدا ﷺ برآمدند. در کنار مؤلفه‌های یادشده، دو عنصر حسادت و کینه، امکان سازش جریان مهاجران اولیه و اشراف قریش را با جریان علوی که منتخب حضرت محمد ﷺ بود، ناممکن ساخته بود. انصار نیز که در کنار پیامبر ﷺ جایگاهی در قدرت یافته بودند و از کنار نیامدن قریش با امام علی رضی الله عنه آگاه بودند و برتری خویش را طلب می‌کردند، با عدم حمایت از جریان علوی، خود به خلافت چشم دوختند.

منابع

ابن‌اعثم، الفتوح، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۱ق.

^۱. طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۲۰۵.

^۲. همان، ص ۱۹۳؛ مفید، الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۴.

- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
- ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت: دار‌الصادر، ۱۳۸۵ق.
- ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار، سیرة ابن اسحاق (کتاب السیر والمغازی)، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت: دار‌الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دار‌الصادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن هشام، السیرة النبویة، بیروت: دار‌المعرفة، [بی‌تا].
- امینی، عبدالحسین، الغدیر فی‌الکتاب والسنة والأدب، قم: مرکز‌الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۶ق.
- برزگر، ابراهیم، هویت قبیله‌ای به مثابه واقعیت در نهج‌البلاغه، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴، ۱۳۸۸ش.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، رجال البرقی؛ الطبقات، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الأشراف، بیروت: دار‌الفکر، ۱۴۱۷ق.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، قم: دار‌الکتاب، ۱۴۱۰ق.
- جوهری بصری، احمد بن عبدالعزیز، السقیفة والفدک، تهران: مکتبه‌ی نینوی الحدیثه، [بی‌تا].
- حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- خرگوشی نیشابوری، ابوسعید، شرف‌المصطفی، مکه: دار‌البشائر الاسلامیة، ۱۴۲۴ق.
- خسروپناه، عبدالحسین، جریان‌شناسی ضد فرهنگ‌ها، قم: تعلیم و تربیت اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- دارابی، علی، جریان‌شناسی سیاسی در ایران، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸ش.
- دینوری، ابن‌قتیبه، الإمامة والسیاسة، بیروت: دار‌الأضواء، ۱۴۱۰ق.
- رضائیان، علی، مدیریت تعارض و مذاکره، تهران: سمت، ۱۳۸۷ش.
- صالحی دمشقی، محمد بن یوسف، سبیل‌الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، بیروت: دار‌الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
- صدوق، محمد بن علی، عیون‌اخبار‌الرضاء علیه‌السلام، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
- ، معانی‌الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،

١٤٠٣ق.

- طبرانی، سليمان بن احمد، المعجم الكبير، موصل: مكتبة الزهراء، ١٤٠٣ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج، مشهد: مرتضى، ١٤٠٣ق.
- طبرى، محمد بن جرير، تاريخ الأمم والملوك، بيروت: دار التراث، ١٣٨٧ق.
- ، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ق.
- عميد، حسن، فرهنگ فارسى عميد، تهران: امير كبير، ١٣٧٤ش.
- فتال نيشابورى، روضة الواعظين وبصيرة المتعظين، قم: دليل ما، ١٤٢٣ق.
- فخيمى، فرزاد، سازمان و مديريت، تهران: هواى تازه، ١٣٧٩ش.
- فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، قم: انتشارات هجرت، ١٤٠٩ق.
- مجلسى، محمد باقر، بحار الأنوار، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
- مسعودى، على بن حسين، مروج الذهب ومعادن الجوهر، قم: دار الهجرة، ١٤٠٩ق.
- مسلم نيشابورى، صحيح مسلم، بيروت: دار الفكر، ١٤٢١ق.
- مفيد، محمد بن محمد، (منسوب)، الإختصاص، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
- ، الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ق.
- مقرئى، تقى الدين، إمتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.

واقدى، محمد بن عمر، المغازى، بيروت: اعلمى، ١٤٠٩ق.

يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ اليعقوبى، قم: اهل بيت عظيم، [بى تا].

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی